



ملت و حاکمست



مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر

مطهران دکتر کاظم ودیعی / به نوشتن حسین دهیانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

به نام خدای خردمندان و امیدواران

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه:	ویدی، کاظم، ۱۳۰۷ - مصاحبه‌شونده
عنوان و نام‌پیدا آور:	ملت و حاکمیت: تاریخ شفاهی، زندگی و آثار کاظم ویدی - / به کوشش حسین دهیاشی؛ مصاحبه‌کننده: حسین دهیاشی، ویدا طیرانی؛ چکیده انگلیسی: علیرضا شکوهی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶. ۳۰۲ ص، مصور.
مشخصات نشر:	مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر؛ جلد ۶.
مشخصات ظاهری:	دوره: ۳-۴۸۲-۴۴۶-۹۶۴-۱۷۸، ۷-۲۸۲-۲۴۶-۹۶۴-۱۷۸
فروست:	فیلد
شابک:	ص عنوان به انگلیسی: THE NATION AND THE GOVERNMENT: AN ORAL HISTORY OF THE LIFE AND WORKS OF DR. KAZEM VAHIDI
وضعیت فهرست‌نویسی:	نمایه
یادداشت:	تاریخ شفاهی، زندگی و آثار کاظم ویدی.
یادداشت دیگر:	ویدی، کاظم ۱۳۰۷ - - مصاحبه‌ها.
موضوع:	سیاست‌مداران ایرانی - قرن ۱۴ - مصاحبه‌ها.
موضوع:	INTERVIEWS -- 20th century -- POLITICIANS IRANIAN
موضوع:	سیاست‌مداران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگشتگان‌ها.
موضوع:	BIOGRAPHY -- 20th century -- POLITICIANS IRANIAN
موضوع:	جغرافی دانان - ایران - مصاحبه‌ها.
موضوع:	INTERVIEWS -- IRAN -- GEOGRAPHERS
موضوع:	ایران - تاریخ یهودی - ۱۲۵۷ - ۱۳۲۰ - سرگشتگان‌ها.
موضوع:	BIOGRAPHY -- PAHLAVI, 1941-1978 -- HISTORY -- IRAN
شناسه افزوده:	دهیاشی، حسین ۱۳۵۰ - ، مصاحبه‌گر.
شناسه افزوده:	طیرانی، ویدا، مصاحبه‌گر.
شناسه افزوده:	شکوهی، علیرضا
شناسه افزوده:	سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
شناسه افزوده:	مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر؛ ۶
ردیابند کنگرد:	۱۳۹۶ ج ۲۷ ۶ / ۰ DSR1۲۸۵
ردیابند دیویی:	۹۵۵ / ۰۸۲۴.۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۳۳۳۱۷۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران در نظر دارد جهت تکمیل کتاب حاضر و نقد هرچه بیشتر، بهتر و همه جانبه‌تر مباحثه ادعلا و نظریات طرح شده در تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر، و خصوصاً کتدکاوی دقیق تر نسبت به عواملی که منجر به فروپاشی حکومت یهودی شد، مجموعه کامل و همه جانبه‌ای از مطالبه اسناد و دیدگاههای جدید را به زودی منتشر کند و در همین زمینه از کلیه نقدها و دیدگاههای صاحب‌نظران محترم به گرمی استقبال می‌نماید.

ملت و حاکمیت

تاریخ شفاهی، زندگی و آثار کاظم ودیعی

وزیر کار

وزیر آموزش و پرورش

رئیس دانشکده حقوق دانشگاه تهران

به کوشش حسین دهباشی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شناسنامه

مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر (جلد ۶)

ملت و حاکمیت

تاریخ شفاهی، زندگی و آثار کاظم ودیعی

به کوشش: حسین دهباشی

ناشر: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شمارگان: ۴۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

چاپ و صحافی: قلم

ناظر فنی: پرویز بختیاری

تهران، بزرگراه شهید حقانی (غرب به شرق)، بعد از ایستگاه مترو،

بلوار کتابخانه ملی، تلفن فروشگاه: ۸۱۶۲۳۳۱۵، دورنگار: ۸۱۶۲۳۳۰۱

وبگاه: www.nlai.ir / پست الکترونیک: Publication@nlai.ir

شابک: ۷-۴۸۴-۴۴۶-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۶۰،۰۰۰ تومان

	مدیر پروژه: حسین دهباشی
	مصاحبه کنندگان: حسین دهباشی، ویدا طیرانی
	مدیر محتوایی: حسن بهشتی پور
	مدیر مطالعات تکمیلی: احمد نجمی
	مدیر آماده سازی کتاب: آرشر حکمیان، داریوش دل آرا
	مدیر هنری و طراح جلد: مهدی دوابی
	صفحه آرا: پانته آ حاجی جمشیدی، علی زنگنه
	مدیر گویا سازی: جعفر گلشن روغنی، محمود طاهر احمدی
	ویراستاران: احمد فرهنگ نیا، فائزه رنجبران، حمیده عابدینی
	پاورقی ها: مهسا امرآبادی، جعفر گلشن روغنی
	اسناد و ضمیمه: داریوش دل آرا، لاله جولایی، مرجان میرغفاری
	چکیده انگلیسی: علیرضا شکوهی، سیامک دل آرا

تقدیم به

دانش آموختگان دانشگاه تهران

که مصاحبه شونده و پژوهش گران این اثر

بسیار دوست شان می دارند.

فهرست	
سختن ناشر	يازده
پيشگفتار مولف	پانزده
نوبت اول	۱
نوبت دوم	۲۱
نوبت سوم	۴۹
نوبت چهارم	۸۳
نوبت پنجم	۱۱۱
نوبت ششم	۱۳۷
نوبت هفتم	۱۶۳
نوبت هشتم	۱۸۹
استاد	۲۲۱
تصاوير	۲۳۷
نمايه	۲۴۷
Abstract	9
Introduction	3



آن که را عبرت‌های روزگار پیش رو آید، تقوا از افتادن در شبهه‌ها باز دارد.

امام علی (ع) - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶

هرچه جهان پیش‌تر می‌رود و جوامع در هم فشرده‌تر می‌شوند، ضرورتِ داشتنِ «فهم تاریخی» بیش‌تر به چشم می‌خورد. اکنون به‌درستی می‌گویند که پیش‌روی اندیشه‌های پیشرفت و تحقق توسعه همه‌جانبه و پایدار بدون برخورداری از توان «مطالعات تاریخی» و «مطالعات تطبیقی» ناممکن است.

تاریخ اگرچه سرگذشت گذشتگان است اما خواندن متونی مرده و بی‌جان نیست. در «فهم تاریخی»، علاوه بر صورت زبانی و کلامی و اطلاعاتی که به زبان می‌آید یا بر سطور و خطوط نقش می‌بندد، تلاش به سوی درک گفتمانی می‌رود که آن صورت زبانی نمایه بیرونی آن است. در «فهم تاریخی»، صورت زبانی هرچه باشد - گفته یا نوشته - بخشی از شبکه پیچیده اجتماعی و فرهنگی و سیاسی به شمار می‌آید و معنای گفتار یا نوشتار، علاوه بر جمله و مضمون، در بافت و موقعیت گفتمانی آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

فهم «متون تاریخی» مستقل از «زمینه» و «گفتمان» آن، ناقص و ناممکن است. متن، حاصل و نتیجه گفتمان است، و به سخن دیگر، گفتمان فرایند و متن فراورده آن است. گفتمان پویا و متن ایستاست. گفتمان بی مخاطب نمی‌تواند پیش رود و فهم متن در هر لحظه نیازمند مخاطبی است که توان «رمزگشایی» آن را یافته باشد. در واقع آن سوی

هر متن تاریخی مخاطبی قرار دارد که متن را می‌خواند یا می‌شنود و فرض بر این است که او نیز مجهز به «توانش ارتباطی» است و برای شنیدن یا خواندن متن از ورای سالیان و قرون، قابلیت‌های لازم را دارد. بنابراین باید گفت در «فهم تاریخی»، توانش دریافتی خواننده یا شنونده حداقل همسنگ توانش تولیدی نویسنده یا گوینده است، و در گفتمان تاریخی، چه‌گونه‌ی تولید و سامان گرفتن متن - چه کتبی و چه شفاهی - از جانب تولیدکننده و فرایند درک آن از جانب مخاطب، به یک نسبت اهمیت دارند. «رمزگذار» و «رمزگشای متن» را باید همواره در کنار هم در نظر داشت.

با این نگاه، فاصله میان «زمان معاصر» و «زمان گذشته»، «تاریخ‌نگاران» و «متفکران علوم اجتماعی»، و «نهادهای سازمان‌های متولی امور اسنادی و تاریخی» و «نهادهای دست‌اندرکار امر توسعه» کم‌تر می‌شود و جامعه از مواجهه با تاریخی که بیش‌تر بازنمایی جنگ‌ها و منازعات سیاسی است به سوی وجوه اجتماعی و فرهنگی آن سوق پیدا می‌کند. در این صورت است که «تاریخ فرهنگی» و «تاریخ اجتماعی» با رویکردهای میان‌رشته‌ای، حوزه‌های اصلی علوم انسانی یعنی تاریخ و فرهنگ و علوم اجتماعی را با یکدیگر و در پیوند با هم می‌بینند و مورخان و نظریه‌پردازان حوزه‌های فرهنگ و اجتماع، همسایگان فکری خوبی برای همدیگر می‌شوند.

توجه معرفت‌شناسانه‌ای که قرآن کریم به «سیر انفسی و آفاقی» برای ارتقای فهم مسلمانان دارد و دعوت عامی که به تأمل در «سنت‌ها» و «عبرت‌ها»ی تاریخی در همه متون دینی به چشم می‌خورد، مسئولیت مضاعفی برای برخورداری از «فهم تاریخی» در برابر ما می‌نهد و در این گونه «فهم تاریخی»، گذشته‌ها چراغ راه آینده‌اند که باید آن‌ها را درست خواند و دقیق فهمید و عمیقاً نقد کرد تا بتوان امروز و آینده‌ای بهتر بر پایه اشتباهات کم‌تر و تجربه‌های بیش‌تر بنا نهاد.

تاریخ معاصر ایران، به‌رغم حادثه‌نگاری‌ها و خاطره‌نویسی‌های فراوان، هنوز چنان‌که باید، در گفتمان «فهم تاریخی» و «مطالعات انتقادی تاریخی» جای نگرفته است. بازگویی‌ها و بررسی‌های رخدادها و حوادث تاریخی

معاصر، گاه با پیش‌فرض‌ها، تصورات قبلی و قالبی، جهت‌گیری‌های سیاسی، و نگاه‌های پسینی به وقایع پیشین، و گاه با گریز از ورود به مسائل دشوار و پیچیده سیاسی همراه بوده که نهایتاً بیش از آن که به «مطالعات انتقادی تاریخ معاصر» سر و سامان دهد، به تحقیقات مرده و پیش با افتاده تاریخی از سوی نهادها و مراکز پژوهشی رسمی میدان داده است. حاصل این تأخیر و تأخر فرهنگی و علمی در زمینه‌های مطالعه و نقل و نقد تاریخی، آن شده که در برخی موارد، صورت زبانی تحولات جامعه ایرانی - که بزرگ‌ترین انقلاب مردمی دهه‌های پایانی قرن بیستم را رقم زده و به نام خدا ورودی تأثیرگذار به دنیای اندیشه سیاسی معاصر داشته - بیش از «خود» از سوی «دیگران» به میان آید و مراجع و دستگاه‌های رسمی و غیررسمی در خارج از ایران بیش از داخل کشور مباحث مهم تاریخ معاصر ایران را در قالب اسناد، تاریخ شفاهی، و خاطرات، مکتوب و مضبوط کنند.

تاریخ شفاهی در میان این نیازها و ضرورت‌ها جایگاهی ویژه دارد. امروز فهم گفتمانی و انتقادی تاریخ بدون اهتمام علمی به این بخش از مطالعات تاریخی ناممکن است. تاریخ شفاهی را نمی‌توان به مصاحبه یا محاکمه فرو کاست. تاریخ شفاهی گونه‌ای از پژوهش‌های کیفی در باب مسائل تاریخی است که از قواعد این قبیل پژوهش‌ها در حوزه معرفت تاریخی پیروی می‌کند و طبیعتاً بیش از هر گونه صحبت و مذاکره بی‌هدف، از جنس «گفت‌وگو» است. در این نوع تحقیق که به رغم پیشینه نسبتاً طولانی‌اش در جهان، عمر بسیار کوتاهی در ایران دارد، باید به روش‌شناسی پژوهش و لوازم آن وفادار بود و پذیرفت که:

- ۱- محقق تاریخ شفاهی، به اعتبار دغدغه و دانش و مهارت لازم، بتواند با طرحی از پیش تعیین‌شده و در فرایند گفت‌وگویی آزاد و بین‌الذهانی، یافته‌های اجمالی خود در باب «فرد» یا «نهاد» یا «رخداد»ی تاریخی را به تفصیل و تکمیل نزدیک کند و به وادی پراکنده‌کاری و پراکنده‌کاوی نیفتد.

- ۲- در فرایند تحقیق تاریخ شفاهی، مطالعات پیشینی و شواهد متقن به جای پیش‌داوری‌ها و همسویی‌ها و ناهمسویی‌های نابجای محقق بنشینند.

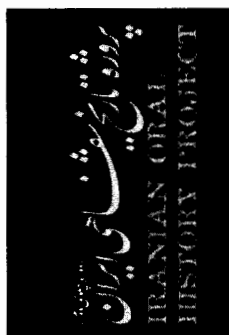
- ۳- در این نوع تحقیق، پژوهش‌گر با «رخدادها» سر و کار ندارد،

دستمایه او تعبیر کنش گران از وقایع و رویدادهاست. از این رو اساساً کار تاریخ شفاهی در شمار «تأویل» و تفسیر است.

۴- نقل خاطرات کنش گران در رخدادهای تاریخی، چه آن جا که معطوف به «خود» است و چه مربوط به غیر، نهایتاً به میدان آوردن یک شاهد و سند است و نه بیش تر، که به دانش بین‌الذهانی می‌افزاید ولی الزاماً مستند هر نقل و نقدی نمی‌شود. وظیفه هر محقق است که برای تبدیل این سند و شاهد به مستندی معتبر در تاریخ شفاهی، پژوهش‌های بعدی را سامان دهد و پروژه را در یک جا متوقف نسازد.

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



پیش‌گفتار مولف

پژوهش‌گران و ناشران این اثر تأکید می‌کنند همه سخنانی که در برنامه پژوهشی تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر و از جمله گفت‌وگوی حاضر بیان شده، صرفاً بیان‌گر دیدگاه‌های مصاحبه‌شونده است و در کنار همه ارزش‌هایی که در جایگاه منظری تازه در نقل دست اول تاریخ معاصر کشورمان دارند، احتمال دارد بنا به عللی چون اشتباه حافظه، خطای لفظی و حتی تعمدی مصاحبه‌شونده در لحاظ نمودن انگیزه شخصی، و مبالغه یا بیان نادرست مطالب، واجد گزاره‌هایی به شدت گمراه‌کننده باشند.

با وجود آن‌که بسیار تلاش شده تا با افزودن توضیحات، تصاویر، اسناد و مانند آن‌ها، تا آن‌جا که لازم و ممکن بوده، کتاب کامل‌تر و درست‌تری ارائه شود اما یادآوری یک نکته کاملاً ضروری می‌نماید: آن‌چنان‌که خواننده محترم نیک آگاه است، در مطالعات تاریخی، تنها با صوری زیاد و مقایسه منتقدانه و هوشمندانه همه گفته‌ها و مدارک ضد و نقیض موجود و پراکنده ممکن است بتوان به آن‌چه در واقع اتفاق افتاده به تدریج نزدیک شد، و راه بهتری برای شکافتن پوسته سست‌تر پیش‌داوری‌ها و رسیدن به مغز حقایق متصور نیست؛ در جایگاهی که حضرت خداوندگار خود فرموده:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان. (زمر - آیات ۷۱ و ۸۱ - ترجمه محمد مهدی فولادوند)

همچنین حائز توجه است که بنا بر قواعد علمی تاریخ شفاهی، این اثر

برنامه تاریخ شفاهی ایران، مجموعه‌ای از ده‌ها گفتگوی پژوهشی با تصمیم‌سازان و بازیگران اصلی عصر پهلوی دوم بوده که پس از حدود ۱۴ سال پیگیری و تلاش در خلال صدها ساعت مصاحبه صوتی و تصویری و هزاران برگ‌سند تاریخی، اینک گنجینه‌ای دست اول، کم‌نظیر و ارزشمند از تجارب، کامیابی‌ها و ناکامی‌های حکومت‌داری در دوره یادشده شمرده می‌شود.

این مجموعه با حمایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه کنگره، شبکه یک سیما، جمهوری اسلامی ایران و همکاری چندین نهاد پژوهشی و معتبر دیگر انجام شده است.

- به جز چند عبارت محدود و مختصر که جای خالی آن‌ها مشخص شده و حذف‌شان ناگزیر بوده - متن کامل و بدون دخل و تصرف در گفت‌وگوهای انجام‌شده است و قواعد یادداشت‌نویسی و ویراستاری آن به شرح زیر است:

تمامی مصاحبه‌ها، پس از پیاده‌سازی، بر اساس دستور خط فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ویرایش، و با توجه به روند مصاحبه، برای سهولت بیش‌تر در خواندن، علائم سجاوندی به آن افزوده و پاراگراف‌بندی شده‌اند. املائی لاتین تمام کلمات لاتین و غیرفارسی متن نیز در بار اولی که در متن آمده‌اند در پاورقی ذکر شده است. متن کتاب در چهار سطح مختلف گویاسازی شده است. این چهار سطح عبارت‌اند از:

- ۱- واژگان و عبارت‌های غیرفارسی یا نیازمند توضیح
- ۲- اصطلاحات تخصصی و فنی مربوط به علوم طبیعی، اقتصادی، نظامی، سیاسی، و...

۳- رویدادها و حوادث تاریخی - اجتماعی

۴- مدعاها و خطاهای آشکار تاریخی

در هر یک از این موارد، با توجه به موضوع، گروه گویاسازی پروژه به منابع و مراجع دست اول نظیر فرهنگ‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌های تخصصی، اسناد و مدارک تاریخی، و آرشیوهای تخصصی تاریخ معاصر رجوع کرده است. علاوه بر این، در مواردی، با توجه به اهمیت تاریخی موضوعات، نظر افراد یا نزدیکان فرد مورد بحث یا شاهدان تاریخی اتفاقات درباره مدعیات فرد مصاحبه‌شونده از طریق مکاتبه یا مراجعه حضوری پرسیده شده و در پاورقی‌ها، با ذکر دقیق نام و مشخصات، گنجانده شده است. اسناد تاریخی مانند نامه‌ها، اخبار جراید، و تصاویر نیز با همین روال در بخش «ضمایم» آمده است.

نوبت اول

آقای دکتر، خیلی متشکرم که وقت‌تان را در اختیار ما قرار دادید. خواهش می‌کنم با مقدمه‌ای دربارهٔ دوران کودکی‌تان شروع کنید.

من در اول مهرماه ۱۳۰۷ در مرکز قدیمی‌ترین محلهٔ شیراز، درست چسبیده به شاه‌چراغ، به دنیا آمدم. پدر من، قبل از نخست‌وزیری رضا شاه، با برادرانش شرکت تجارتي داشت و با بمبئی ارتباط تجاری داشتند. در آن زمان، تجارت خارجی در جنوب رونق داشت و کالاهای انگلیسی پیش‌خوان و کانتیری^۱ در ساحل خلیج فارس داشتند. تجار ایرانی با کشتی‌های بسیار ابتدایی به آن سمت، مخصوصاً بمبئی، می‌رفتند و کالاهای را به جنوب می‌آوردند و چه بسا کالاهای از جنوب به شمال می‌رفت. وقتی رضا شاه به نخست‌وزیری رسید، رفته‌رفته فکر انحصار دولتی پیش آمد.^۲ تجارت از سمت جنوب قدغن شد و در اختیار دولت قرار گرفت و در نتیجه تجار مجبور بودند تجارت‌شان را به کل با تهران و از طریق دیگر صورت بدهند. برای ما واقعهٔ کوچکی نبود. من با آن که سن بسیار کمی داشتم، تمام آن جو را به خاطر دارم. به‌خوبی به یاد دارم شاید اولین جمله‌ای که من را به سمت وطن‌پرستی سوق داد، این بود که از پدرم شنیدم: «شرکت ما منحل می‌شود ولی وطن‌مان به جا می‌ماند.» بعدها که اسناد باقی‌مانده در صندوقچهٔ پدرم را می‌دیدم، متوجه شدم که تجار با چه تجددطلبی و نظمی، همگام با تکنولوژی مدرن، به سمت تمدن مدرن

۱. Comptoir: میزى بلند با سطحى صاف که فروشنده کالای خود را روی آن به مشتری عرضه می‌کند. اصطلاحاً به بخش بازرگانی مؤسسه‌ای که در کشوری دیگر قرار دارد و فعالیت می‌کند نیز می‌گویند.
۲. در ۶ اسفند ۱۳۰۹ مجلس شورای ملی ماده واحدهٔ قانون انحصار تجارت خارجی را به این شرح تصویب کرد: «از تاریخ تصویب این قانون، تجارت خارجی ایران در انحصار دولت بوده و حق وارد کردن و صادر کردن کلیهٔ محصولات طبیعی و صنعتی، و تعیین موقت و یا دائمی میزان واردات و صادرات مزبوره به دولت واگذار می‌شود و دولت می‌تواند تا تصویب متمم این قانون از ورود مال التجارهٔ خارجی به خاک ایران جلوگیری نماید.» از و انحصار تجارت خارجی در دورهٔ رضاشاه سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۴.

**وقتی رضاشاه به
نخست‌وزیری رسید،
رفته‌رفته فکر انحصار
دولت پیش آمد.**



تصویری از یک مکتب‌خانه

می‌رفتند تعطیل شدن تجارت خارجی از راه جنوب، آثار بسیاری داشت. بزرگ‌ترها حسرت اجناس لندن و بمبئی را می‌خوردند می‌شنیدیم که به انحصار تجارت خارجی در دست دولت خوش‌بین نبودند ولی می‌گفتند که این کار، دُم انگلیسی‌ها را از جنوب می‌چیند.^۳ منتها بعدها این مرز تجاری به نقاط دیگر منتقل شد. شرکت‌هایی مثل شرکت سهامی بلور ایران و روسیه به وجود آمدند و بسیاری از تجار ایرانی که در قدیم با انگلیسی‌ها رابطه تجاری داشتند، در این شرکت‌ها سهام خریدند.

پدر من در زندگی‌اش دو بار ورشکسته شد، ولی هر دو بار تحمل کرد. ما نمی‌فهمیدیم چه شده و بر او چه گذشته. وقتی ایشان درگذشت، من یک صندوق اسناد از طلب‌ها و چک‌ها در برابرم داشتم. ستنی بین تجار فارس بود که وقتی از کسی طلب داشتند و او در ادای قرض مشکل داشت، هیچ‌وقت به او فشار نمی‌آوردند و کار به دادگستری نمی‌رسید. من بعد از فوت پدرم هفتاد و دو چک از بدهکارانش داشتم. پدرم به مادرم سپرده بود که «این‌ها توانایی پرداخت ندارند، چک‌ها را نگه دارید ولی تقاضای نکنید.» این بود روحیه مردمی که به امنیت آغاز حکومت و نخست‌وزیری رضا شاه رسیده بودند و به هم اعتماد داشتند. نمی‌گویم همه آن اعتماد در بخش تجاری زاینده حکومت و دولت بود، ولی زاینده اعتقاد و نوعی مذهب ملایم و معتدل و عافی^۴ بود؛ از سر اعتقاد به عدل اسلامی به همدیگر اعتماد می‌کردند.

من در چنین جوی به مدرسه می‌رفتم. مکتب‌خانه نرفتم. بعضی‌ها بچه‌ها را به مکتب می‌سپردند، ولی پدر ما مخالف بود. دیگران می‌گفتند میرزا علی‌اکبر متجدد است.^۵ البته برادر بزرگ‌ترم شش ماه به مکتب‌خانه رفت. مکتب‌خانه‌های قدیم، به دلایلی که شاید امروز بسیار دور از ذهن باشد، تعطیل شدند. بهداشتی نبودند و در آن‌ها دروس معینی را تدریس می‌کردند و اساس آموزش بر حافظه بود. در نتیجه مکتب‌خانه‌ها با مدارس جدیدی که به سمت علم می‌رفتند تفاوت داشتند.

اعتماد مردم به یکدیگر
زاینده اعتقاد و مذهب
ملایم بود.

در مکتب‌خانه چه درسی می‌دادند؟
اول صرف و نحو عربی را تدریس می‌کردند که دانش‌آموزان بتوانند



شیخ محمّدنقی ادیب نیشابوری

با قرآن و بعد با کُتب تفسیر و احادیث و روایات آشنا باشند. به جای «حساب» امروزی، «سیاق» را تدریس می‌کردند که اعدادش مثل اعداد امروزی نبود، یک نوع القبایی بود.^۶ همچنین گرامر ادبی یا لغت معنی را به عربی یا به شعر یا به فارسی تدریس می‌کردند.

در مکتب، شخصی که به او «مُلا» می‌گفتند در اتاقی می‌نشست و بچه‌ها و شاگردان می‌آمدند و پولی زیر تشکجه او می‌گذاشتند. این فقط مربوط به ملاحای سطح پایین نبود، در سطح بالا - مثلاً در سطح آقای ادیب نیشابوری^۷ در مشهد - هم چنین رسمی وجود داشت. اگر خاطرات آقای کدکنی^۸ را بخوانید، می‌بینید که آقای ادیب نیشابوری هم برای هر درسی نرخی داشت. فرض کنید برای درس مُطوّل، شاگردانش باید سه تومان در ماه می‌دادند.

هدف آن‌ها از آموزش، این بود که مذهب اساس کار قرار بگیرد. ربطی به علوم جدید هم نداشتند. ولی تکرار و تلقین در مکتب‌خانه‌ها حافظه را نیرومند نگه می‌داشت و باعث می‌شد جوان‌ها در دوره بعد که به مدارس جدید و مدرن می‌آمدند حافظه خوبی داشته باشند و از صرف و نحو و عربی و این‌ها سر دربیاورند.

وقتی مدارس جدید تشکیل شد - که ابتدا دبستان بود و بعدها حتا کودکستان به وجود آمد - این دروس محو نشد. یعنی عربی، شرعیات، قرائت قرآن، و تجوید را درس می‌دادند. ولی فشاری نبود که دروس منحصر به همین بشود. به موازاتش علوم جدید - مثلاً جغرافیای جدید - را هم تدریس می‌کردند. اهمیت دادن به جغرافیا از زمان امیرکبیر شروع شد. جغرافیای ابتدایی بر اسم و عدد مبتنی بود و بعدها تبدیل شد به بهترین نوع جغرافیا که بر اساس آنالیز^۹ در دانشگاه تهران به وجود آمد.

درس تاریخ، شرح وقایع و شخصیت‌ها بود و با پیدا شدن دروسی مثل جامعه‌شناسی یا تجزیه و تحلیل‌های مربوط به جغرافیای انسانی، کم‌کم بخشی از علوم انسانی به سمت تجزیه و تحلیل تاریخ سوق پیدا کرد. اگر تاریخ را منحصر به شخصیت‌ها می‌کردند، همه تاریخ نبود. خواهیم گفت که خیلی طول کشید تا بتوانیم تاریخ متکی بر شخصیت‌ها را به تاریخ واقعی و اجتماعی تبدیل بکنیم؛ از این بابت عقب بودیم.

۶. خط سیاق یا سیاقته نوعی از خط و روش نگارش است که اعداد و مقادیر را با آن می‌نوشتند.

۷. محمّدنقی ادیب نیشابوری (۱۲۵۵ - ۱۳۲۶) مشهور به ادیب ثانی، متخلص به راموز، شاعر و دانش‌آموخته ادبیات فارسی، منطق، فلسفه، ریاضیات، اصول، فقه، رجال، حدیث، تفسیر، طب قدیم و نجوم. شاگردان بسیاری نزد او آموزش دیدند.

۸. محمدرضا شفیعی کدکنی (متولد ۱۳۱۸)، دارای دکترای ادبیات، محقق، شاعر، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. «موسیقی شعر» و «صور خیال در شعر فارسی» از آثار مهم اوست.

۹. شاخه‌ای از علم ریاضی که رفتار توابع را از نظر حد و پیوستگی و مشتق‌پذیری و غیره مطالعه می‌کند.

**اهمیت دادن به جغرافیا
از زمان امیرکبیر شروع
شد.**



مدرسه دارالفنون

مدارس جدید بر اساس چه ایده و فلسفه‌ای ایجاد شد؟
بر اثر تجدد. تجدد یعنی رفتن به سمت علوم دقیقه مانند فیزیک، شیمی، جبر، هندسه.

بنیان‌گذاران این مدارس نوین چه کسانی بودند؟

ریشه این به زمان امیرکبیر و ایجاد دارالفنون می‌رسد. آن مدرسه در نتیجه افکار بزرگ امیرکبیر - که متأسفانه قربانی همان افکار هم شد - و با کمک علمای ایرانی و فرنگی تأسیس شد و یکی از اهدافش این بود که نوعی ارتش مدرن هم به وجود بیاورد؛ پس نقشه‌برداری و جغرافیای نظامی هم در آن بود. دارالفنون اولین مدرسه‌ای است که بر اساس تجدد شکل گرفت و بعد هم کالج‌هایی به مدد غربی‌ها ساختند؛ مثلاً کالج آمریکایی^{۱۰} یا مدارس وابسته به بعضی میسیونرها^{۱۱} به وجود آمدند. دبستانی که ما می‌رفتیم، اساسش بر نظم در ساعات بود؛ وقت بلند شدن، وقت شروع کردن، و وقت تمام کردن. ما به این نظم عادت می‌کردیم و منظم می‌شدیم. این رویه قبلاً وجود نداشت.

از جمله ابتکارات آن دوره، نوعی مدارس ابتدایی بود که کلاس‌های پنجم و ششم آن، دوره‌ای بود مخلوط از دروس معمولی به اضافه دروس کشاورزی؛ برای آن که فارغ‌التحصیل ششم ابتدایی بتواند با دو نوع کارشناسی، یکی در زمینه معارف اولیه و یکی در زمینه کشاورزی، به اداره کشاورزی یا نقاط مختلف برود و کشاورزی مدرن را یواش‌یواش تلقین کند. من این دوره را دیدم و به من بسیار کمک کرد.

باغ سالاری، مجموعه آموزشی و حرفه‌ای جالبی بود؛ یک دبستان، یک دوره دوساله کشاورزی دارای مزارع نمونه برای تمرین توان‌ها با پنجم و ششم ابتدایی، یک دبیرستان آزادولی مرکب از دانش‌آموزانی نسبتاً برگزیده و مورد تشویق برای رفتن به حرفه معلمی، و یک دانش‌سرای مقدماتی در خود داشت.^{۱۲} انتخاب این مدرسه معنایی داشت. یکی از دلایلش این بود که می‌دیدیم این مدرسه هدف دارد. می‌دیدیم همه‌چیز آن یا مدارس دیگر فرق دارد. فضا و کلاس‌ها و انجمن‌ها و زمین‌های ورزش و گل‌خانه‌ها و بعد انبار و وسایل کشاورزی و کتابخانه و آزمایشگاه

۱۰. دبیرستان البرز کنونی واقع در تهران، شمال غربی چهارراه کالج (تقاطع خیابان‌های انقلاب و حافظ).

۱۱. به میلان مذهبی که به کشورهای دیگر می‌رفتند تا مسیحیت را تبلیغ کنند میسیونر (missioner) می‌گفتند اینان با هدف تبلیغ مسیحیت مدرسه و مرکز علمی و بهداشتی یا حتا نشریه تأسیس می‌کردند تا به این طریق عده‌ای را با باورهای خود همراه سازند. در این میان، میسیونرهای فرانسوی در ایران مدرسی تشکیل دادند که آلباس و ژاندارک از جمله آن‌هاست.

۱۲. ودیمی، شاهد زمان، ج ۱: ۱۵۷

دارالفنون اولین مدرسه‌ای بود که بر اساس تجدد شکل گرفت.



بلخ سالاری

۱۳. همان: ۱۵۳ و ۱۵۴

۱۴. همان: ۱۶۰

۱۵. Geo socio-economic

دارد. این‌ها را ما تا آن تاریخ هیچ‌جای دیگر ندیده بودیم... عامل دیگر این بود که می‌دیدیم کجا می‌رویم. می‌دانستیم آدم این‌جا کشاورز می‌شود و می‌گفتند اداره کشاورزی دیپلم کشاورزی ششم ابتدایی آن مدرسه را به ما می‌دهد. چهار تومان استخدام می‌کند. می‌دیدیم که این‌جا آدم معلم می‌شود و آن حرمت و منزلت اجتماعی را نصیب خود می‌نماید.^{۱۳} دوره دو ساله آموزش کشاورزی را خیلی زود بستند و ما به سال دوم نرسیدیم. علت شاید این بود که محصول آن را به سبب کمی سن نمی‌توانستند نه به اداره کشاورزی بفروستند، نه به مزرعه، و شاید هم نه برای ادامه تحصیل به مدارس کشاورزی که بعدها رواج یافتند. آن دوره را بستند اما ما بهره لازم را گرفتیم.^{۱۴}

من در شش‌سالگی به مدرسه رفتم. وقتی شما در یازده‌سالگی با بیل و کلنگ و وسایل کشاورزی و نهال کاشتن و بذر پاشیدن و آبیاری و نگه‌داری از مراتع آشنا بشوید، کم‌کم ذهن‌تان با آب و خاک و سرزمین آمیخته می‌شود. یکی از عللی که من بعدها به جغرافیا رو کردم همین بود. علت دومش این بود که پدرم همیشه ما را از دوران کودکی به سفر می‌برد، چون مجبور بود برای کارهای تجارتی سفر کند. خانه‌ای در تهران داشتیم و خانه‌ای در شیراز. خانه تهران فقط برای این بود که کارهای تجارتی پدرم صورت بگیرد. من از هفت‌سالگی مسافرت می‌رفتم. پدرم گاهی حتی دو سه روز زودتر از تعطیلی مدارس، ما را برمی‌داشت و به تهران سفر می‌کردیم. با آن وسایل اولیه سه روز طول می‌کشید از شیراز به تهران بیاییم و در راه پدرم با ما درباره هر رودخانه، قنات، چاه، دهکده، آب، کوه، کمزکش، سربالایی، سرازیری، و محصول محلی حرف می‌زد. به نظرم این دو عامل باعث شد من با آب و خاک و سرزمین ارتباط بگیرم و خودم را در آن پیدا کنم.

این شد که بعدها سنت معمول، یعنی تخصص بدون توجه به محیط جغرافیایی را ابتدا در پیش نگرفتم. در هر قسمت از علوم نظری یا عملی یا سیاسی که نگاه کردم، همیشه با ژئو شروع کردم؛ جغرافیای اجتماعی - اقتصادی.^{۱۵} یعنی هر اتفاقی را بخواهید مطالعه کنید، اول باید بستر جغرافیایی‌اش را نگاه کنید. این مد زمان نبود. چه بسیار که

تخصص بدون توجه به محیط جغرافیایی را ابتدا در پیش نگرفتم.



باغ ارم

به ما می‌گفتند «شما دچار بیماری تخصص هستید» اما این طور نبود. اگر ریشه حوادث تاریخ ایران یا هر جای دیگر را با بستر جغرافیایی‌اش مربوط کنیم، وقایع را آسان‌تر می‌فهمیم، بهتر تجزیه و تحلیل می‌کنیم، و از واقعیت‌ها دور نمی‌شویم. مثال ساده‌ای می‌زنم: آمریکایی‌ها خیلی ساده می‌توانند عراق را فتح کنند برای آن‌که سرزمین همواری است، ولی ایران به این سادگی‌ها فتح‌شدنی نیست. این مبنای کار است که ما بتوانیم مملکت‌مان را بشناسیم.

من هیچ رشته ادبی، شعر، نثر، و تحولی سیاسی را هرگز جدا از شناخت سرزمین تجزیه و تحلیل نکرده‌ام. معتقدم دید یک‌سویه‌ای که در بعضی از علوم به ما می‌دهند برای این‌که فقط اسمش را تخصص می‌گذاریم و از سرزمین رها می‌شویم، نقص یا کسری است که هنگامی معلوم می‌شود که شما به مدارج تصمیم‌گیری برسید.

من دبستان‌های متعددی را گذراندم. وقتی پدرم می‌دید در دبستان دیگری معلم بهتری هست، ما را جابه‌جا می‌کرد. مدرسهٔ صدرا، مدرسهٔ دانش^۶، مدرسهٔ پهلوی^۷؛ من هر سه را گذراندم. در انتهای دورهٔ اول، از سر غرور نمرهٔ اول شدم و خیال می‌کردم حالا کمی بهتر می‌توانم غرور بچگی را ارضا کنم. ولی همان موقع نهیبی شنیدم: روزی وزیر فرهنگ آن زمان به شیراز آمد که جوایزی بدهد و من از جملهٔ کسان بودم. به پدرم گفتم «شما فلان روز دعوت دارید و من هم می‌آیم که جایزه بدهند.» پدرم با لحنی بسیار پوشیده ولی شوخی و جدی به من گفت «مگر شما سه کلاس یک کلاس کرده‌ای؟ مگر دو کلاس یک کلاس کرده‌ای؟ پدر و مادر خوب داشته‌ای، محیط امن داشته‌ای، سلامتی بوده، و درس خوانده‌ای. جایزه دیگر چرا؟ این وظیفهٔ شما بوده.» من بسیار مأیوس شدم ولی غرورم فرو نشست. به من آموخت که وقتی به شما عنوانی می‌دهند، باید فروتنی بکنید، نه خودنمایی. من می‌دانستم پدرم به آن مراسم نمی‌آید ولی خودم تنها رفتم. اما قبل از اهدای جایزه ناگهان دیدم ایشان وارد شد. یعنی در تعلیم و تربیت خانواده‌هایی که من در شهر خودم می‌شناختم، در حقیقت فلسفه‌ای بود که می‌گفتند فرزند باید به چشم خوار و به دل عزیز باشد تا غرور او را بر ندارد. در اولین نوشته‌های

۱۶. این مدرسه در ۱۳۰۳ به تقاضای محمدعلی قاجاری، ناظم و معلم دبستان مؤبدیه شیراز، تأسیس شد و شش کلاس داشت.

۱۷. از جملهٔ دبستان‌های شیراز که مرحوم سیدعلی اکبر دستتیب در ۱۳۳۷ با چهار کلاس و به نام «مدرسهٔ جعفری» تأسیس کرد. در ۱۳۳۲، سرتیپ فضل‌الله زاهدی نام این مدرسه را به «مدرسهٔ پهلوی» تغییر داد.

می‌گفتند فرزند باید به چشم خوار و به دل عزیز باشد تا غرور برش ندارد.



حافظیه

۱۸. سلسله‌ای از امیران مستقل محلی که از ۷۱۳ تا ۷۹۵ ق. در فارس و کرمان و یزد و شهرهای دیگر حکومت داشتند. حافظ شیرازی با چند تن از امرای این سلسله به‌خصوص شاه‌شجاع و شاه‌منصور و شاه‌یحیی، ارتباط داشت و در اشعارش نامی از آن‌ها برده است.

کودکی‌ام اگر کلمه «من» را زیاد مصرف می‌کردم یا شعری می‌گفتم که مثلاً قافیه‌اش به «من» ختم می‌شد، در خانواده جلوی من را می‌گرفتند؛ پدرم یا مادرم، نه کسی دیگر.

پدرم بار تجددش را از تجارت گرفته بود و می‌دانید که تجارت است که تفاهم بین‌المللی را به وجود می‌آورد.

در دوره آل مظفر^{۱۸}، کشور ما بین هجده ملک تقسیم شده بود ولی مردم با این عنوان که برادر همدیگرند به قلمرو ملوک دیگر می‌رفتند. مملکت تجزیه شده بود ولی برای تجارت یا رفت‌وآمد دانشمندان و طلبه‌ها از شهری به شهر دیگر مرزها باز بود. اگر دانشمندی نزد ملکی ناراضی بود، به جای دیگر می‌رفت. سرنوشت ابن‌سیناها و ناصر خسروها و خیلی از کسان دیگر را که بخوانید این را می‌بینید.

در آن دوره به‌خصوص که ما درس می‌خواندیم، به ما تلقین می‌کردند که همه‌جا یک واحد فرهنگی و آموزشی و تعلیم و تربیتی هست و شما از تهران و بقیه جاها جدا نیستید؛ در تهران هم همین برنامه را دارند، در اصفهان هم همین را دارند، برنامه یکی است، و همه در قالب فهم و حرکت به سمت ترقی وطن. چنین حالتی بود و برای ما هم فکر خدمت به وطن، نگه داشتن حرمت دین و خانواده، وقف شدن برای ترقی، و رفتن به سمت بهتر شدن اهمیت داشت. شهر من در کودکی‌ام یک متر آسفالت نبود و بعد که آسفالت می‌آمد، برای ما طبیعی بود؛ باید به جلو می‌رفتیم. مدرسه‌های ما خانه‌های استیجاری بود و برای مدرسه ساخته نشده بودند، بعد که مدرسه‌ای را بر اسلوب جدید می‌ساختند، برای ما طبیعی بود؛ ترقی باید می‌آمد. تجدد باید می‌آمد، اما بدون محو چیزی. نگاه انتقادی به گذشته یا حال وجود نداشت. شاید هم نمی‌شد، ولی در ادبیات ما نگاه انتقادی نیست و این مکتب شاید هنوز هم راه نیفتاده. ما شعرا و نویسندگان را فقط تجلیل می‌کردیم، روحانیان بزرگ را هم که طرف‌دار مشروطه بودند و آثاری به جا گذاشته بودند تجلیل می‌کردیم و آن‌ها را بالا می‌بردیم؛ به‌خصوص در شیراز که شهر دو خداوند فرهنگ‌ساز ایرانی است: حافظ و سعدی. هزاران ستاره دیگر هم در شیراز بوده‌اند ولی در پرتو این دو. نتیجه آن تجلیل محض،

خدمت به وطن، نگه داشتن حرمت دین و خانواده، و رفتن به سمت بهتر شدن اهمیت داشت.

نوعی تسلیم در برابر بزرگان بود. این تسلیم، مانع رشد بود. نگاه نقد این است که ببینیم چرا سعدی این طور است؟ چرا حافظ این طور است؟ چرا شیخ روزبهان^{۱۹} این طور کرده؟ چرا عبید زاکانی به شیراز آمد؟ چرا آن جویری نوشته؟ صحیح این است که شاعران و بزرگان را در محیط تاریخی و جغرافیایی خودشان بگذاریم و بعد بررسی کنیم. این شیوه نبود و شاید الان هم نباشد، ولی آزمایش هایی شده و کسانی این کار را شروع کرده اند.



مقبره شیخ روزبهان

موضوعاتی که درباره تجلیل شاعران می فرمایید، در محیط اجتماعی و فرهنگی ما کاملاً صدق می کند. یعنی شما در آن زمان در خانواده هم نمی توانستید به بزرگتر انتقاد کنید، در عرصه اجتماع هم نمی شد به مسئولان انتقاد کرد. اما نکته این جاست که فرهنگ تجدد اصلاً با انتقاد شروع می شود. حالا چه طور شد که چنین جنبشی ایجاد شد اما از اصولش فاصله داشت؟

اولاً تجدد با اخذ ابزار تمدن است. تجدد در ایران با تکنولوژی شروع شد، نه با فکر تجدد. یعنی کافی بود چاپخانه ای به شهری وارد می شد و فرهنگ چاپخانه و طرز کار فنی به وجود می آمد، اما معنی اش این نبود که فکر سازنده چاپخانه و نظام و برنامه ای که در اروپای غربی به سمتش رفته بودند نیز همراه با این ابزار تکنولوژی وارد ایران بشود. از همان ابتدا که تاکسی به ایران آمد تا همین اواخر، مردم تاکسی داشتند اما فرهنگ تاکسی نداشتند: چه بسا چادر نمازها از لای در بیرون می ماند، چه بسا مردم نمی دانستند با سر باید وارد تاکسی شوند یا با پا. تلفن آمد اما زمان می طلبید تا فرهنگ تلفن بیاید. در نتیجه چه بسا الان هم دقیقاً نمی دانیم با ابزارهای فنی چه کنیم. ولی انقلاب مشروطه که طرفدار تجدد بود، آرمان های پیش از زمان خودش را آورد و آن ها را حتا تا قانون اساسی و در نتیجه تا مراکز فرهنگی و مدارس هم برد.

ساده نیست که دریابیم چه شد که تکنولوژی آمد ولی بار دموکراسی ناشی از تکنولوژی و وطن تکنولوژی با آن نیامد. نشانه هایش در قانون اساسی بود. مثال می زنم: ماده هفتم متمم قانون اساسی^{۲۰}، اصل هشتم،

۱۹. روزبهان ابومحمد بن ابی نصر بن روزبهان بقی فسائی شیرازی (۵۲۲ - ۵۰۷ ق): معروف به «شیخ شطاح» و «شطاح فارس». عارف اهل فارس.
۲۰. مصوب ۱۵ مهر ۱۲۸۶.

تجدد در ایران با تکنولوژی شروع شد، نه با فکر تجدد.



میدان اتوال پاریس

۲۱. جامعهٔ میتنی بر نظام ارباب و رعیتی،
۲۲. پدرسالاری، نوعی نظام اجتماعی
و دودمانی که در آن پدر یا مسن‌ترین
فرد ذکور طایفه سرپرستی طایفه را بر
عهده دارد

۲۳. Application

۲۴. Place de l'Étoile | نام
کنونی‌اش میدان شارل دو گل است.

می‌گوید «اهالی مملکت ایران در برابر قوانین دولتی متساوی الحقوق اند.» خوب توجه کنید که چه قدر ظرافت و دقت در نوشتن این به کار برده‌اند. اهالی یعنی چه کسانی؟ یعنی زن و مرد و بزرگ و کوچک، از اشراف تا فلان. اما در آن جایی که زن حق رأی ندارد، به خودتان چه می‌گویید؟ می‌گویید چه چیز مانع است که این قانون تحقق پیدا کند؟ می‌گردیم و پیدایش می‌کنیم: جامعهٔ طبقاتی، جامعهٔ فئودالی^{۲۱}، و فلسفهٔ پاترنالیسم^{۲۲} مانع است که این حقوق به سرعت تسری یابد. چه بسا شما تسری می‌دهید، طرف نمی‌پذیرد.

آن موقع برای ما سر کلاس مثالی می‌زدند. می‌گفتند مرغی را از بازارچه می‌خرید که دو پایش را بسته‌اند، در نتیجه نه می‌تواند راه برود و نه ببرد. این را توی سبد به خانه می‌آورید، پایش را باز می‌کنید و در حیاط خانه رها می‌کنید. مرغ مدتی راه نمی‌رود، می‌ایستد، آزادی را نمی‌پذیرد، چون به قید و بندی که از مرغ‌دانی ده تا بازار و از بازار تا خانه همراهش بوده عادت کرده و وقتی در باغچهٔ خانه آزادش می‌کنید، همان آن شروع نمی‌کند به راه رفتن. مرادم تشبیه انسان به پرند نیست، مرادم این است که وقتی این قانون را به جامعه‌ای می‌دهید که هزاران سال در پدرسالاری یا رابطهٔ ارباب و رعیتی به سر برده، خود قانون در آن جامعه موانع اجتماعی دارد. این قانون مصوب مجلس است، مصوب پیشروان و متجددان است، ولی اجرایی شدنش^{۲۳} زحمت می‌خواهد و کار می‌برد. مثال دیگر را از فرنگ می‌زنم. زمانی در فرانسه قرار شد قانونی تصویب شود که در میدان اتوال^{۲۴} پاریس، رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی بسته به وجدان راننده باشد. دولت فرانسه در دههٔ هشتاد قرن بیستم، تصویب این قانون را سه سال طول داد تا به مردم این عادت را بدهد که از این میدان - که ده دوازده خیابان به آن منتهی می‌شود - بدون حضور پلیس برای نظارت بر رعایت قوانین و مقررات عبور کنند و فقط وجدان خودشان حاکم باشد.

پس تجدد در ایران ما ابتدا جنبهٔ فناوری داشت، جنبهٔ تکنولوژیک خاص داشت که به آن‌ها عادت کنیم تا ذهن جامعه برای کسب آزادی‌های بعدی آماده بشود. در قانون اساسی مشروطه موارد بسیاری

تجدد در ایران ابتدا جنبهٔ
فناوری داشت.

می بینید که وقتی می خواهید اجرایشان کنید موانعی هست. بعدها دیدیم که از هفده هجده سال، بیست سال قبل از انقلاب اسلامی، تازه شروع کردند به برداشتن این موانع. به بحثش خواهیم رسید.



تصویر قدیمی از شهر پاریس

در دوران دبستان و کودکی، از چه تاریخی توجه شما به مسائل اجتماعی اطراف جلب شد؟

ما در دوره دبستان تابع دو چیز بودیم: یکی مدرسه، یکی برادر و خواهر بزرگتر که قبل از ما به مدرسه رفته بود. در خانه ما اتاقی را مخصوص کرده بودند برای بچه‌هایی که به مدرسه می‌روند تا در آن‌جا بنشینند و کارهایشان را انجام بدهند. من پیش از آن‌که به مدرسه بروم، الفبا و بخشی از حساب را یاد گرفته بودم و شعر را کمی می‌فهمیدم؛ برای این‌که خواهر بزرگم و برادر بزرگترم - با وجود این‌که با خواهرم چهار سال و با برادرم دو سال اختلاف سنی داشتیم - به من چیزهایی یاد می‌دادند و من کم‌کم تقلید آن‌ها را می‌کردم.

پدر ما از دور، و بیش‌تر بر بهداشت ما، نظارت می‌کرد. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که به ما می‌گفت «پای شما وزیر شماست». کلمه «وزیر» از «وزر» آمده. وزر عربی است، یعنی شما سنگینی باری را تحمل کنید می‌گفت «جمعه‌ها احوال پاهایتان را بپرسید». پنجاه سال بعد، من به یک تئوری رسیدم که اسمش را گذاشتم «حرمت تن». چه بسا آدم‌ها از تن خودشان بی‌خبرند. به خاطر بی‌خبری از تن بود که ما را درون تفکرات اشتباه بردند و بیش‌تر به عوالم آرمانی و احساسی و عاطفی سوق دادند. به ما تلقین می‌کردند که «تن رها کن تا نخواهی پیرهن»^{۲۵}. یعنی بگزید از سر امور. در حالی که ما احتیاج داشتیم به تن سالم. شعار تجدد این بود: «عقل سالم در بدن سالم». در حالی که قبلیش در مکتب به ما یاد می‌دادند که «تن رها کن تا نخواهی پیرهن». این دو تا را بگذارید مقابل هم. ابتدا معنی‌اش این نیست که تجدد و تمدن به سمت مادی‌گری می‌رفت. بلکه به سمت ماده‌شناسی می‌رفت، به سمت ابزارشناسی می‌رفت که ببینیم این چیست.

این‌جا کنترلی که از سمت معلم و خواهر و برادر بزرگتر بر ما اعمال

پیش از آن‌که به مدرسه بروم، الفبا و بخشی از حساب را یاد گرفته بودم.



مهدکودکی در اهواز

۲۶. اشغال ایران به دست قوای انگلیس و روسیه در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰.

می‌شد، به ما سلسله‌مراتب را یاد می‌داد که در خانواده، بعد از پدر و مادر، باید به برادر و خواهر بزرگ‌تر احترام گذاشت. شما این را در فرهنگ مسیحیت نمی‌بینید. ما بعدها می‌پذیرفتیم ارثی که به دختر می‌رسد باید با ارثی که به پسر می‌رسد فرق داشته باشد، اما در فرهنگ مسیحیت و همین الان در کشور فرانسه نگاه کنید در یک خانواده جنسیت و اختلاف سن برادرها و خواهرها مهم نیست و مساوی مساوی‌اند؛ چه در ارث و چه در رفتار. در حالی که بعد از پدر و مادرمان - هر چند برادر یا خواهر یک سال هم بزرگ‌تر بود - خواهر می‌شد مادرمان، برادر بزرگ‌تر هم جای پدر را می‌گرفت. فرهنگ سنتی ما از آزادی دور بود، به ایمان نزدیک بود، به اطاعت نزدیک بود. هزار سال ثابت بودند: خداوند، پادشاه، مالک! در آن دورمای که شما پرسیدید، حدیثی به ما می‌گفتند که اگر کسی یک جوال، یعنی یک گونی کاه، یا یک کاه از شما بیش‌تر دارد، احترام او بر شما واجب است. توجه می‌کنید؟ خیلی فرق هست با بعدها که ما خلافتش را می‌نوشتیم و عمل می‌کردیم.

به هر حال، اولین باری که من متوجه مسائل اجتماعی شدم، سال آخر دبستان بودم و یک روز متوجه شدم که ایران اشغال شد.^{۲۶}

پیش از آن، حادثه‌ای برای من اتفاق افتاد. ما در مدرسه تخته‌پرسی داشتیم که به آن «خرک» می‌گفتند. شکل خر بود و از رویش می‌پریدیم. من برای این نوع ورزش‌ها - که آن وقت‌ها به‌شان «ورزش سوئدی» می‌گفتند - بسیار سبک‌بال بودم. ورزش جزو درس‌های اجباری مدرسه بود و من بعدها در مقام معاونت آموزش و پرورش، در شورای عالی به تصویب رساندم که دانش‌آموزان ورزش را داشته باشند ولی از ورزش نمره نگیرند - که به بحثش می‌رسیم. با بدن نرمی که داشتیم، یک روز افتادم و بازویم شکست. ششم ابتدایی بودم. همان روز هم امتحان داشتم و رفتم با همان دست شکسته امتحان شفاهی دادم. بعد حالم به هم خورد و من را به خانه بردند و دستم را یک قصاب جا انداخت. اسمش حسین بود. فراموش نمی‌کنم. دستم را صد درصد جا نینداخت اما چون استخوان‌شناسی بزه و فلان را بلد بود، می‌دانست این را که دررفته چه‌جور جا بیندازد. من ماه‌ها فکر می‌کردم این دست، دست من نیست.

سال آخر دبستان بودم و یک روز متوجه شدم که ایران اشغال شد.

آن زمان برایم سؤال شد که ما چرا طبیب دست نداریم؟ به طبیب‌هایی که بودند، «حکیم‌باشی» می‌گفتند. حکیم‌باشی احياناً دانشکده طب را ندیده بود ولی چیزهایی از طب ابوعلی سینایی در شیوه درمانش دیده می‌شد. فرض بفرمایید آقای ادیب نیشابوری در خراسان، ضمن این که مطالب دینی و ادبیات عرب درس می‌داد، طبابت هم می‌کرد! نگاه کنید به نوشته آقای کدکنی در مجله بخارا^{۲۷}. بنابراین من آن موقع متوجه شدم چیزی هست که ما در این مملکت نداریم، البته بسیاری از چیزها را نداشتیم، ولی من فقط به دست فکر می‌کردم، به کمبود تکنولوژی در مسائل طبی فکر می‌کردم، پیش خودم می‌گفتم ما بهداشت داریم، درسش را می‌خوانیم، ولی چرا وقتی دست‌مان این طور می‌شود باید پیش قصاب برویم؟! ما پیش قصاب گوشت می‌خریم.

به هر حال، وقتی در تهران بودم، هواپیماهای روسی، هم دو سه محل را بمباران کردند و هم تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی روی شهر تهران می‌ریختند. همه اعلامیه‌ها یک حرف می‌زدند: مردم ایران نجیب و خوب‌اند، ما با آن‌ها دوست‌ایم، رضا شاه بد است، با آلمان هیتلری دوست است، پول‌دار است، باید برود.^{۲۸} پدرم ما را برداشت و به راه‌آهن برد. ستونی را به ما نشان داد که بر آن نوشته بود بنای راه‌آهن از چه کسی بوده، به دست چه کسی ساخته شده و چرا. بعد گفت «مملکت ممکن است به دست خارجی‌ها اشغال بشود، ولی می‌ماند».

پدرم تالارها، سکوها و پایه‌ها و لوحه یادگاری را به ما نشان داد و گفت همه مردم از بابت قند و چای خود سال‌ها پرداختند تا این راه‌آهن ساخته شد. مطمئن بود که ما همه در آن سهیم هستیم. مطمئن بود که ایران غرور زخمی خود را مرهم نهاده؛ زخمی که حدود دویست سال دخالت‌های مستعمره‌گران اروپایی غربی بر غرور دیرپای ما از طریق عهدنامه گلستان و ترکمانچای و سپس با جدایی افغان و هفده شهر قفقاز و ماوراءالنهر و بخشی از بلوچستان و بخشی از بحرین و سپس قرارنامه تجزیه ایران به مناطق نفوذ و تاراج ایران و بردن نفت به هزار حيله نهادند.^{۲۹} این اولین شوک اجتماعی من بود و گمان می‌کنم تمام کسانی که هم‌نسل من‌اند این خاطره اشغال را فراموش نکنند. امروز هم وقتی



دانش‌آموزان زمان رضاشاه

۲۷. دوماهنامه فرهنگی و هنری به مدیریت مسئولی و سرمدیری علی دهباشی که از ۱۳۳۷ منتشر می‌شود (مطلب: دکتر شفیع کدکنی با عنوان «سیره استاد ما ادیب» در فروردین ۱۳۸۹ در مجله «بخارا» به چاپ رسید).

۲۸. وندیمی، شاهد زمان، ج ۱: ۱۶۲

۲۹. همان: ۱۶۲ و ۱۶۳

مملکت ممکن است به دست خارجی‌ها اشغال بشود ولی مملکت می‌ماند.



ورود متفقین به ایران

۳۰. سورة حجرات، آیه ۱۰

می‌شنویم عراق یا افغانستان اشغال می‌شود، برای ما که ایرانی هستیم آسان نیست. یکی از عللی که امروز مردم در مقابل فشار خارجی مقاومت می‌کنند این است که از اشغال خاطره تلخی دارند.

سنت یا تجدد؟

در مدرسه به ما می‌گفتند «بنی آدم اعضای یک پیکرند». در محیط خانواده و مسجد محل و حضرت شاه‌چراغ شیراز به ما می‌گفتند «المؤمنون إخوة»^{۳۰} یعنی مؤمنان برادرند. به ما می‌گفتند «اگر ایمان داشته باشید، همه چیز دارید.» به ما می‌گفتند «اگر فقط به علوم مربوط به تجدد فکر کنید، مسائل تان حل نمی‌شود.» به ما می‌گفتند «پدرسالاری.» به ما می‌گفتند «ضمناً در قانون اساسی فلان چیز هست.» بر قانون تأکید می‌کردند. ما این وسط می‌ماندیم که به کدام سمت باید رو کنیم؟! بعد می‌رسیدیم به این که ما باید حرمت‌گذار گذشته و فرهنگ دینی باشیم ولی صد درصد باید به سمت جامعه‌ای قانونی برویم. چنین حالتی آدم را مترقی نگه می‌دارد ولی انسان خودبیه‌خود قدری لجوج بار می‌آید. برای آن که می‌خواهد بهتر زندگی کند. وقتی می‌دیدیم در شیراز تمام خیابان پر از سرباز انگلیسی است، تحمل نمی‌کردیم که سربازهای خارجی از ما جلو باشند.

رفتار سربازها با ساکنان شهر چه‌طور بود؟

ما دو خاطره از اشغال متفقین در شیراز داریم. یکی مربوط به جنگ جهانی اول است که پدر و مادرم به تفصیل برای‌مان شرح داده بودند و دائماً می‌گفتند «تیا باند آن روزگارا.» در عین حال کشوری هستیم که فقط یک پادشاه‌مان، سلطان محمود غزنوی، دوازده بار به هند رفت - حالا یا غارت کرد یا فتح کرد - و مقداری از هندوستان تا سنده، جزئی از امپراتوری ایران بود. همچنین ایرانی‌های زیادی رفته‌اند در هندوستان سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بنابراین وقتی سربازان هندی - ایرانی را می‌دیدیم که بعضی‌هایشان هم فارسی حرف می‌زدند، احساس غریبی نمی‌کردیم. البته این نظر پدر و مادر من است، من آن‌ها را ندیده بودم.

هم‌نسلان من خاطره اشغال را فراموش نکردند و در مقابل فشار خارجی مقاومت می‌کنند.



خلیان‌های شوروی آمادهٔ پرواز با هواپیماهای آمریکایی در آبلان

۳۱. Methodical

۳۲. ودیمی، شاهد زمان، ج ۱: ۱۷۱

۳۳. در جریان جنگ جهانی دوم، چرچیل پل ورسک (واقع در استان مازندران را «پل پیروزی» نامید. در طول جنگ متفقین برای جلوگیری از شکست شوروی از آلمان، روزانه با هفتادونیم قطار ادوات نظامی را از بندر شاهپور (بندر امام) به بندر شاه (بندر ترکمن) می‌رسانند و به طور متوسط هر بیستونیم دقیقه یک قطار از روی پل عبور می‌کرد. اما اصطلاح «پل پیروزی» برای اشاره به کل کشور ایران نیز در میان متفقین به کار می‌رفت. ۳۴. «مسجد جامع جدید» یا «مسجد اتابک»، معروف به «مسجد نو»، دومین مسجد تاریخی مهم شیراز است. این مسجد در فلکهٔ شاهچراغ، روبه‌روی بقعهٔ شاهچراغ واقع است.

در دورهٔ دوم، تبلیغات بسیار عظیم [با تأکید] و روش‌مند^{۳۱} متفقین این‌گونه بود که در بهترین نقطهٔ شهرها دکهٔ بزرگی درست کرده بودند، منظم مثل یک کتاب‌خانه، و اوراق تبلیغاتی متفقین آن‌جا بود.

در کوچه و بازار، من شاهد جنایت و تجاوز ملیحانهٔ سربازان آمریکایی و انگلیسی و هندی و روسی بودم. آن‌ها با تعارفِ آدامس و کمی شیرینی، دلبری می‌کردند و با دو سه کلمهٔ فارسی، مردم ساده‌دل را فریب می‌دادند. در شیراز، حوالی چهارراه زند، دکانی بزرگ راه انداخته بودند و اوراق تبلیغاتی ضد آلمانی را به ما محصلان و به بچه‌های کم سن و سال می‌فروختند. عکس هواپیما و تانک و سربازان برای‌مان تازگی داشت و آن‌ها از این اشتیاق ما بهره‌برده، پول جیبی ناچیز ما را می‌ربودند؛ در حالی که این اوراق، تبلیغاتی و رایگان بود.^{۳۲}

طبیعی بود که وقتی آن هواپیماها و بمب‌افکن‌ها، آن سربازها و لباس‌های منظم، و آن ابزار جنگ و کامیون‌ها را می‌دیدیم، متوجه می‌شدیم که تفاوتی هست. می‌دانستیم ما هم ارتشی داشتیم، ولی می‌دانستیم این‌ها آن ارتش را از هم پاشانند. تضاد بود؛ از طرفی آن تکنولوژی و اوراق تبلیغاتی را تحسین می‌کردیم و از طرفی وجودش را در خیابان‌هایمان نمی‌پذیرفتیم ولی آن‌ها بسیار مهربان رفتار می‌کردند. از طرف دیگر ناراحت بودیم که چرا ارتش ما از بین برود و ارتش این‌ها بماند.

به نظر من این واقعه - که بعداً به «پل پیروزی»^{۳۳} منتهی شد - نسل من را سیاسی کرد؛ چه قدیمی‌ها، چه ملاحا، چه دانشجو، چه کاسب. خیلی‌ها از بابت مسائل مربوط به اشغال تجارت کردند و سود بردند، ولی برای ما همیشه این سؤال مطرح بود که چرا مال ما بد است؟ در خانوادهٔ ما و بین رفقای پدرم - که در مسجد نو^{۳۴}، زیر درخت چناری که صد و بیست سی سال عمر داشت، بحث سیاسی می‌کردند و به آن‌ها «سیاست‌مداران مسجد نو» می‌گفتند - بحث می‌شد که ارتش ایران می‌توانست بماند و متفق متفقین باشد. چه‌گونه است که ارتش ایران باید نابود بشود و بعد ارتش دیگری بیايد از جاده‌ها و تمام ابزارهای راه‌آهن و تمام دستگاه‌های ما بدون پرداخت کرایه استفاده کند؟ از این بابت ایران هنوز طلبکار خارجی‌هاست.

ارتش ایران می‌توانست بماند و متفق متفقین باشد.



خلبانان متفقین کنار هواپیمای جنگی

۲۵. تا سال ۱۳۱۶ طول کشید تا نیروهای متفقین رسماً از ایران خارج شوند.

۲۶. ویدی، شاهد زمان، ج ۱: ۱۷۱

۲۷. اعضای فرقهٔ دموکرات آذربایجان به رهبری سیدجعفر پیشموری، که پس از اشغال تبریز و برقراری نظام وابسته به شوروی، در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به همت ارتش و دیپلماسی قوالمسلطنه از تبریز خارج شدند و به شوروی پناه بردند.

۲۸. ویدی، شاهد زمان، ج ۱: ۲۵۸

۲۹. نیروهای مارکسیستی، کمونیست‌ها، و سوسیالیست‌ها. تأسیسی حزب توده در ۱۳۲۰، مهم‌ترین جلوهٔ افکار و قوای چپ بود که اعضایش مجری اواخر کمونیستی نظام شوروی بودند.

بعد از اشغال، جامعه
با استقلال طلبی و
بیگانه‌ستیزی و گرایش
چپ روبه‌رو بود.

رفتار زشت روس و انگلیس و آمریکا تنها در طرز ورودشان به ایران خلاصه نمی‌شود. آمدن‌شان را در نهایت با صد من عسل می‌شود قورت داد، ولی طرز ماندن‌شان، رفتارشان، سوء استفاده از تأسیسات، نپرداختن کرایه و استهلاک وسایل ماه و آن خروج دروغین و دخالت‌های بی‌شرمانه چنان عمیق است که ده‌ها و صدها قصه باید بر آن نوشت و هزاران پرونده بر جنایات آن‌ها تشکیل داد. آن‌ها به ما اتهام فاشیست بودن زدند و بعد به کشورمان هجوم بردند، اما در تمام طول اقامت اشغال‌گرا^{۲۵} خود^{۲۶}، از هر فاشیستی فاشیست‌مآبانه‌تر با ما رفتار کردند. در کاری نبود که دخالت نکردند منبعی و ذخیره‌ای و معدنی و چشمهٔ آبی نبود که بر آن دست نیندازند. دولتی نبود که آن را با دخالت‌های خود تحقیر نکنند مجلسی نبود که وکلایش را دست‌مالی نکنند.^{۲۷}

در این دورهٔ ده دوازده ساله، دولت ایران حتا کرایهٔ ابزار و آلات خود را که در اختیار متفقین بود نتوانست بگیرد. چهار میلیون تن کالا به وسیلهٔ بل پیروزی، از جنوب به شمال شوروی رفت و صنار نگرفتیم. اما آن‌ها وقت رفتن، ابزار و اسباب کهنهٔ خود را به ما فروختند. آمریکا دو و نیم میلیون دلار فروخت و شوروی، آذربایجان را به غنیمت می‌خواست. حتا فرقه‌چی‌ها^{۲۸}، برابر اسناد، یک‌صد کامیون قالی اعلا از آذربایجان بردند. حساب کنید زبان‌های کردستان و باقی نقاط را^{۲۹}.

و بعد این داستان‌ها شوک داد. این شوک مصادف شد با ورود افکار همراه ارتش و تقویت هسته‌های چپی^{۳۰} ایران که نزد روحانیون همراه شد با غرب‌ستیزی، و نزد ما - که آدم‌های معتدلی بودیم - همراه شد با این‌که به سمت ترقی برویم و مثل و پایاپای آن‌ها بشویم. بنابراین شما جامعه‌ای با سه گرایش می‌بینید: گرایش استقلال طلبی و نفی خارجی و بیگانه‌ستیزی، گرایش ناسیونالیستی که نزد ما بود، و گرایش چپ که مربوط بود به آن‌هایی که نظام شوروی را ستایش می‌کردند و فقط هم مربوط به ایران نبود، یک امر جهانی شده بود؛ همین فرانسه پایگاه تبلیغات‌شان بود و حتا فیلسوف‌های بزرگ فرانسه خیال می‌کردند چپ داروی جهان خواهد بود.

گرایش چپ، که روسیه تقویتش می‌کرد، به عنوان حضور خارجی یا افکار خارجی در ایران احساس نمی‌شد؟

چرا، خیلی هم خوب احساس می‌شد. گرایش چپ در ایران مقدار زیادی به حق بود: فردی درس خوانده، قانون اساسی خوانده، دانشکده حقوق دیده، کتاب‌های ترجمه‌شده همان دوران را خوانده، و می‌گوید «چرا من دارم در یک جامعه طبقاتی زندگی می‌کنم؟»

در کار تأسیس حزب توده، شازده‌های کوچک و بزرگ قاجاری نقش مهم داشتند.^{۳۰} مردم می‌فهمیدند که چرا ناگهان با حضور قوای روس در ایران، حزبی پدید می‌آید در امتداد حرف‌های رادیو مسکو، در جهت تبلیغاتی که ابتدا با دین و مذهب و رژیم آن‌ها تطبیق نداشت ولی زمینه مساعد برای آن فراهم بود؛ یکی نارضایتی‌های مردم، دوم روشن‌فکرانی که تمنیات بلند خود را هر چه سریع‌تر شدنی می‌دیدند. ولی پشت این دو زمینه، عامل قدرت شوروی و دلخوری‌های برخی شاهزاده‌های قجری و نیز دلبری‌های مرتجعان، از خان و مالک تا ملا، وجود داشت. نهایت آن که اساس نامه و مرام‌نامه‌ای که در مدرسه‌ها دست به دست می‌رفت، تضادی با قوانین جاری نداشت و این تدبیر و شعور بهترین فرزندان چپ ایران بود که راست می‌زدند تا چپ بروند.^{۳۱}

در دوره مشروطه وقتی حزب دموکرات^{۳۲} تشکیل شد، مربوط به این بود که طبقات را از بین ببرند به نوعی سوسیالیست بود. حتا در اساس‌نامه‌اش راجع به اصلاحات ارضی^{۳۳} هم حرف زده‌اند. کسانی که خیال می‌کنند اصلاحات ارضی یک‌باره به وجود آمد، اشتباه می‌کنند. مسأله اصلاحات ارضی از زمان مزدک^{۳۴} در ایران مطرح بود، بعد در دوره طاهریان، بعد حتا در آذربایجان و در دوره مغولان هم مطرح بود، و بعد به دوره جدید رسید.

کمونیست چه می‌گفت؟ می‌گفت طبقات را از بین می‌بریم و یک روز به جامعه‌ای بی طبقه می‌رسیم. حتا لنینی‌ها^{۳۵} ادعا کردند به جامعه‌ای بدون دولت می‌رسیم. این مقدارش ایدئال و آرمانی و خیالاتی بود. آن جایی که می‌گوید «من به دنیا می‌آیم فقیر، تو به دنیا می‌آیی ثروتمند؛ من تا آخر عمر در خدمت تو خواهم بود» کجایش مساوات است؟ من از تو



سلیمان میرزا اسکندری

۳۰. سلیمان میرزا اسکندری، از شاهزادگان قاجار و اولین رهبر حزب توده بود.

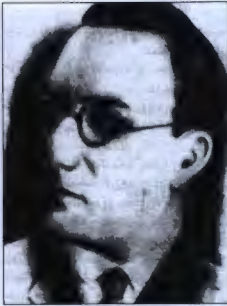
۳۱. ودیمی، شاهد زمان، ج ۱: ۷۹.

۳۲. حزب عامیون اجتماعیون مشهور به دموکرات از مهم‌ترین احزابی بود که در دوره مشروطیت شکل گرفت و از ۱۳۳۷ تا ۱۳۶۹ ق. در مجلس شورای ملی به مبارزه سیاسی در مقابل دیگر احزاب، به‌خصوص اعتدالیون، پرداخت. در نوشته‌ها آن‌ها را تندرو و انقلابی معرفی می‌کردند. سیدحسن تقی‌زاده از معروف‌ترین اعضای آن در مجلس بود.

۳۳. در اصل به معنای دگرگونی اشکال مالکیت عمومی و شیوه‌های بهره‌برداری از زمین با رضایت و خواست مسئولان سیاسی است. مهم‌ترین برنامه اصلاحات اجتماعی - اقتصادی عصر پهلوی که از ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۱ با هدف افزایش تولید و تعمیم عدالت‌مندی بر تقسیم زمین بین کشاورزان به اجرا درآمد و پیوندهای بسیاری داشت.

۳۴. مزدک (درگذشته ۵۲۳ یا ۵۲۸ م.) پسر بلداد از مردم استخر فارس در نیمه قرن پنجم میلادی یکی از نهضت‌های اجتماعی در ایران ساسانی را ایجاد کرد. پیروانش به فرمان انوشیروان ساسانی در توطئه‌ای به قتل رسیدند.

۳۵. پیرون ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (۱۸۷۰-۱۹۲۳) معروف به لنین، تئوریسین و انقلابی کمونیست روسی، رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، بنیان‌گذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.



دکتر تقی ارانی

۳۶. بخشی از آیه ۱۱۰ سوره کهف این عبارت قرآنی در چند آیه دیگر نیز تکرار شده است.

۳۷. «شهر شیطان زرد» نام کتابی است از ماکسیم گورکی در تفسیر آمریکا.

۳۸. منظور راوی این است که چون مردم ایران با مفهوم مساوات و برابری درآمیخته و تربیت شده بودند وقتی شوروی و احزاب چپ با تفکرات مارکسیستی و کمونیستی از برابری و مساوات سخن گفتند مورد توجه قرار گرفت و مردم آن را خاج از قاعده ندیدند.

Confusion ۳۹.

Historical materialism ۴۰.

۴۱. تقی ارانی (۱۳۳۸ - ۱۳۸۲): برجسته‌ترین چهره گروه موسوم به «پنج‌لوسه نفر» در بهمن ۱۳۳۸ به طرز مشکوکی در زندان درگذشت. نخستین فری بود که افکار کمونیستی را ترویج می‌کرد.

۴۲. Maxim Gorky الکسی ماکسیموویچ پشکوف (۱۸۶۸ - ۱۹۳۶) مشهور به ماکسیم گورکی، داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و مقاله‌نویس انقلابی روس، از بنیان‌گذاران سبک رئالیسم سوسیالیستی، از رهبران جنبش انقلابی روسیه «هادر» مشهورترین رمان لوست.

کلیت چپ در ایران فقط مربوط به تأثیر روسیه نبود.

باهوش‌ترم، تو از من ثروتمندتری! من از تو داناترم، تو از من مالک‌تری! این را تحمل نمی‌کرد. علت آن که عده‌ای از مردم و روشن‌فکرها به سمت چپ رفتند، مساوات‌طلبی بود. ریشه این مساوات در اسلام هم بود: «أنا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^{۳۶} که محمد(ص) می‌گفت. عدل اسلامی جاذبه داشت. بنابراین وقتی در قالب چپ حرف برادری و مساوات می‌زدند، وقتی ادبیات چپ به سرمایه‌داری می‌گفت «شیطان زرد»^{۳۷}، وقتی مضار جامعه طبقاتی و سوء استفاده قدرت‌مندان از ثروت جامعه و استثمار موجود افشا می‌شد، خب آدم علاقه‌مند می‌شد و می‌رفت آن طرف.^{۳۸} خیلی شعور سیاسی می‌خواست که این مساوات را بطلید و نوکر استالین نشوید. این نوعی آسفتگی^{۳۹} و خشک‌دماغی و تعصب به وجود آورد.

چپ در آغاز، از طرفی از مساوات دفاع می‌کرد که در مذهب خودمان و در ادبیات و فرهنگ‌مان - که می‌گفت «بنی آدم اعضای یک پیکرند» - ریشه داشت، و از طرف دیگر، به دلیل ماتریالیسم تاریخی^{۴۰} که در جای دیگر پخته و ساخته شده بود، مذهب را نفی می‌کرد و بنابراین طرفدار مدرنیته و علم جدید و روان‌شناسی و فیزیک و شیمی و غیره بود. اولین کتاب دکتر ارانی^{۴۱}، درباره روان‌شناسی امروزی بود و با نام **پسیکولوژی** چاپ شد. بنابراین تعجبی نیست که چپ در ایران محبوب شود. همه‌اش هم به تأثیر روسیه مربوط نیست، مقداری مربوط به تأثیر زمان است که آن ادبیات جهانی در همه‌جا گسترش پیدا کرده بود و مردم می‌خواستند از فشار طبقاتی و استعمار بیرون بیایند و در نتیجه به سمت گرایش‌های چپ می‌رفتند. ولی در عین حال قدرت‌های بازدارنده دینی و قدرت دیوانی و اداری ایران هم وجود داشت. ایران با قراردادی که با متفقین بسته بود، در شهریور ۱۳۲۰ در اردوگاه غرب بود. این خیلی مهم است.

عوام چه می‌گفتند؟ شوخی می‌کردند. شاید بد نباشد این را هم بگویم. شیرازی‌ها به شکم می‌گویند «کم»؛ من در بازار شیراز می‌شنیدم که می‌گفتند کمونیسم یعنی «کم نیست!» یعنی هیچ‌چی نخور! سوسیالیسم هم یعنی جنست سوسه دارد! این تفسیر مردم کوچه و بازار بود. اما بچه‌های آن‌ها که به مدرسه می‌رفتند و درس می‌خواندند و کتاب ماکسیم گورکی^{۴۲} و چه باید کرده‌ها را می‌خواندند، جور دیگری فکر

می‌کردند. عوام با لغت بازی می‌کردند، فرزندان‌شان با واژه‌شناسی سر و کار داشتند و در کُنه مسأله فلسفی می‌رفتند چه بسیار از روحانیون که با همان عمامه به چپ گراییدند و چپ هم ماندند و بعدها به انقلاب اسلامی پیوستند. این پدیده‌ای بود در ایران که متأسفانه هیچ‌وقت تجزیه و تحلیل نشد ولی به قدغن کردن چپ منتهی شد.

قدغن بودن، جاذبه می‌آورد. در حزب توده، به دلیل آن که گروهی نمی‌خواستند از بیرون دستور بگیرند، انشعابات می‌شد، ولی وقتی این حزب را به هر دلیل - شاید به دلیل فشار آمریکایی‌ها - قدغن کردند، نتیجه آن شد که جاذبه غیرعادی پیدا کرد؛ یادم می‌آید وقتی یک ماه و نیم به شوروی رفتم و مطالعه کردم و برگشتم، اولین چیزی که به علاحضرت گفتم این بود که «سالی شش صد هفت صد دانشجو به روسیه بفرستید تا بروند ببینند در "بهشت برین" چه خبر است».

من کتابی دارم به نام از اوج سه سفر. سفرنامه‌ای است از اولین سفرم به روسیه و بلغارستان و آمریکا. هر کدام را به دلیلی رفتم. در سفر شوروی از من به عنوان کارشناس مسائل آموزش و پرورش و محیط‌شناسی دعوت کردند و علاحضرت هم با خط خودشان نوشتند که بروم، به بلغارستان برای سمینار اصلاحات ارضی رفتم، و به آمریکا هم برای مسائل تعاونی سفر کردم. بنابراین کوتاهی‌هایی که از آن دوره با این اطمینان عرض می‌کنم، برای این است که این‌ها را از نزدیک دیدم.

ما در اردوگاه متفقین بودیم، خیال می‌کردیم اگر حزبی را قدغن کنیم در دسر خارجی مان کم‌تر است؛ نه. وقتی شما حزبی را قدغن می‌کنید، عده‌ای از بین می‌روند، عده‌ای مخفی می‌شوند، و عده‌ای فرار می‌کنند؛ در نتیجه ادبیات آن‌ها قیمتی می‌شود و ادبیات شما کهنه می‌نماید.

ما با وجود قوانین مترقی مشروطه نگاه انتقادی نداشتیم. نگاه انتقادی در یک جامعه پدرسالار، کفر است. در یک خانواده امتحان کنید، همین الان هم می‌شود امتحان کرد: نگاه انتقادی به پدر نوعی کفر است. نظام ایران یک نظام پدرسالاری بود که هر اعتقادی را نمی‌پذیرفت و می‌گفت این حرف را زن، این کار را نکن. در خاطراتم نوشته‌ام که به مادر بزرگم می‌گفتم «چه قدر به من گفتی "نکن!"» این کلمه «نکن» در



ماکسیم گورکی و لئو تولستوی

ما با وجود قوانین مترقی مشروطه، نگاه انتقادی نداشتیم.



مستشاران آمریکایی در ایران

۵۳ Opposition | اپوزیسیون یا مخالفان در اصطلاح سیاسی به مجموعه افراد و نهادهای مخالف با نظام حاکم می‌گویند. گاهی این به معنی مخالفت با اصل نظام حکومت نیست بلکه ممکن است به مخالفت با بخشی که دولت را در دست دارد تنزل کند.

۵۴ حامیان و طرفداران دکتر محمد مصطفی

۵۵ سازمان مجاهدین خلق ایران، تشکیلی سیاسی با مشی مسلحانه و ساختار شبه‌نظامی که در ۱۳۴۴ تأسیس شد و علیه دوامان پهلوی فعالیت می‌کرد در ابتدا آموزه‌های اسلامی مد نظر مجاهدین بود اما در اوایل دهه پنجاه از آن‌ها عدول کردند و اندیشه‌های مارکسیستی توجه‌شان را جلب نمود پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، مجاهدین به اقدامات مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی نیز روی آوردند و از این رو به «مخالفین» شهرت یافتند.

۵۶ شکنجه

بعد از شهریور ۱۳۲۰
سوء تفاهم بزرگی بین
جامعه و سیستم اداری
مملکت ایجاد شد.

گوش ما بود. نظام‌مان هم بر اساس «تکن! نکن!» بود. در نتیجه ما از یک سو متجدد بودیم و باید به سمت ترقی می‌رفتیم، و از سوی دیگر نکن‌نکن‌ها بود.

نه، باید تجربه کرد، باید کتک خورد، باید تنبیه شد، ولی پیش رفت. این حوصله در همه ما نبود و بعد از شهریور ۱۳۲۰ سوء تفاهم بزرگی بین جامعه و سیستم اداری مملکت ایجاد کرد. در نتیجه تمام آن مخالف‌های^{۵۳} رنگارنگ در همان سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ به وجود آمدند؛ چپ، بنیادگرایی مذهبی، ملیون^{۵۴}، حتا مجاهدین^{۵۵}، و تمام آن گروه‌های مخالف. آیا ما برای بحث استعداد داشتیم یا نه؟ نمی‌دانم. می‌دانم، ولی جسارتاً باید بگویم این از آن نقطه‌هایی است که در زمانی که باید، به آن جواب ندادیم.

شما درباره حضور نیروهای خارجی صحبت کردید و گفتید ایران در اردوگاه غرب بود؛ می‌خواهم بدانم این موضوع از نظر اجتماعی چه تبلور و انعکاسی در زندگی روزمره مردم داشت؟

هیچ کس نمی‌تواند منکر این بشود که وقتی شما به سمت تجدد می‌روید دوره شکنایی^{۵۶} دارید. در اولین روزهایی که یک اسکی‌باز می‌خواهد با کفش اسکی راه برود، ساقش می‌شکند. در اولین روزهایی که می‌خواهید با خوندویس یا اینترنت یا تراکتور کار کنید، مشکل و گرفتاری دارید؛ مرحله‌ای دارید که در آن شوکه می‌شوید چون بلد نیستید آن ابزار را بردارید. بچه مدرسه‌ای‌های فرنگ را می‌بینید؟ کیفی پشت‌شان دارند و این کارتابل‌شان است، تمام کتاب‌هایشان داخل آن است و به مدرسه می‌روند. اسم این کار در ایران حمالی بود! بچه‌ها نمی‌پذیرفتند؛ باید کیف‌شان را دست‌شان می‌گرفتند، مثل آقاها. نمی‌پذیرفتند چیزی به پشت‌شان ببندیم. فرزند من در دوره تجدد نپذیرفت، وقتی در همین فرانسه هم به دبیرستان رفت باز نپذیرفت. فرهنگ حمالی در ذهن ما بود. حمال در ایران وجود داشت. نمی‌دانم حالا هست یا نه، ولی فکر می‌کنم برافتاد مرادم این است که مسائل فرهنگی، مسائلی دیرپا هستند. در آغاز انقلاب، خیلی‌ها از نسل جوان به من می‌گفتند «شصت هفتاد سال



استادان و دانشجویان دانش‌سرای عالی

به سمت تمدن رفتیم، پس چرا فرهنگ مردم عوض نشد؟» می‌گفتم «فرهنگ مردم به این سادگی عوض نمی‌شود. هفتاد سال که چیزی نیست، شما بگو بیش‌تر از دویست سی‌صد سال.» مثلاً عادات دوره پادشاهی در فرانسه هنوز مانده؛ اشراف هنوز هستند، اعقاب‌شان هستند، رفتارشان هست.

فرهنگ مثل کشت است. از کلمه «کُلر»^{۵۷} می‌آید؛ یعنی کشت کردن چیزی در ذهن. با زمان آمده و با زمان می‌رود:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

این قانون فرهنگ است. فراموش نکنید اسم آن وزارت‌خانه که درست شد، «فرهنگ و صنایع مُستظرفه»^{۵۸} بود. درست بود. اما آن را تجزیه کردند: تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش از فرهنگ جدا شد. این تفکیک درست نیست. درسی که من می‌خوانم، باید با فرهنگش بخوانم. ما برداشت نادرستی کردیم. وزارت فرهنگ دولتی فرق دارد با فرهنگی که مثلاً از درس ریاضی برداشت می‌شود. در ریاضیات شما می‌خواهید فرزندان مسأله‌ای را حل کند و بگوید «به به، بجۀ من درسش خوب و نمره‌اش عالی است.» این یک تفکر ریاضی است. به شما یک علم و یک تفکر علمی می‌آموزد؛ این دو چیز مختلف است. بهتر بود این دو وظیفه را در آموزش ادغام می‌کردند. خیلی از دبیرها این کار را کردند، چون کسانی که از دانش‌سرای عالی^{۶۰} بیرون می‌آمدند دو لیسانس داشتند: یک لیسانس تعلیم و تربیت در رشته‌ای معین و یک لیسانس معمولی برای تاریخ، جغرافی، فیزیک، شیمی و غیره. خاصیت آن مدارس معمولی^{۶۱} که در دانش‌سرای مقدماتی^{۶۲} به وجود آمد و آن را به دانش‌سرای عالی در ایران تبدیل کرد، این بود که فرهنگ و علمش با هم آموخته و تلقین و تکرار بشود. این را وقتی جدا کردند مسائل دیگر به وجود آمد. در همین فرانسه هم این کار را کردند و اشتباه بود.

۵۷ Colère | واژه Culture به معنای «فرهنگ» مشتق از کلمه لاتین Cultura و به لحاظ تبارشناسی از ریشه Colère به معنی پرورتن و بارور ساختن است که طیف معنایی گسترده‌ای دارد.

۵۸ وزارت معارف اوقاف و صنایع مستظرفه. پس از انقلاب مشروطیت و تصویب قانون اساسی و متمم آن و تشکیل وزارت‌خانه‌های متعدد نام «وزارت علوم» به «وزارت معارف اوقاف و صنایع مستظرفه» تغییر یافت.

۵۹ Mathematical Thinking
۶۰ نخستین مؤسسه تربیت معلم کشور برای منارلس ابتدایی با عنوان «دارالمعلمین مرکزی» در سال ۱۲۹۸ تأسیس شد. پس از تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۲، بخشی از دانشگاه تهران شد و در مرداد ۱۳۵۲ دانش‌سرای عالی به «دانشگاه تربیت معلم» تبدیل شد.

۶۱ École Normale
۶۲ در اسفند ۱۳۱۲، قانون تربیت معلم به تصویب مجلس شورای ملی رسید و مقرر شد طی پنج سال بیست‌وپنج دانش‌سرای مقدماتی در سراسر کشور دایر شود که در سال ۱۳۴۳ منحل شد.

نسل جوان می‌پرسیدند
«ما به سمت تمدن رفتیم
اما چرا فرهنگ مردم
عوض نشد؟»